شماره 16

15اکتبر 2018

نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

«پلاتفرم دموکراتیک جنبش ها و خلق های ایران»

زبان مادری مهم و حیاتی است!

بهرام رحمانی

حق تحصیل به زبان مادری مهم و حیاتی است پس باید در اولویت قرار گیرد! ممنوعیت زبان مادری در ایران، چه خطراتی در بر دارد؟

من عامدانه و آگاهانه واژه «اقلیت‌های ملی ایران» استفاده نمی‌کنم. چرا که خود این واژه پیشاپیش جایگاه ویژه و برتری به فارس‌زبان‌ها می‌دهد که بسیار غلط و نادرست است. حتی از دیدگاه آماری نیز غلط است. چر اکه خلق‌های غیرفارس‌زبان جامعه ایران از نظر آماری، در اکثریت هستند و نه در اقلیت. به‌علاوه از نظر سیاسی و اجتماعی نیز جامعه را به اقلیت و اکثریت کردن مضر است. موضوعی‌ست که به نابرابری باور و اتکا دارد.

واقعا تهران 12 میلیونی چند درصد فارس و چند درصد غیرفارس است؟

اگر قرار است در فردای سرنگونی حکومت اسلامی ایران، همه شهروندان ایران بدون توجه به ملیت، جنسیت، باورهای سیاسی، مذهبی و عقیدتی مختلف از حقوق یکسان و برابری برخوردار باشند پس اقلیت و اکثریت کردن جایی ندارد. باید فضایی به‌وجود آورد که هر شهروندی خود را در همه مسایل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و امنیتی آن دخیل بداند و خود را خارج از جامعه حس نکند.

تا آن که به‌زبان مادری مربوط است تحصیل به زبان مادری مهم و حیاتی است؛ به‌این دلیل ساده که جزو حقوق اولیه و بنیادی هر انسانی است بنابراین ممنوعیت آن، نقض آشکار این حقوق انسانی است.

انسان به‌زبانی که با آن متولد شده و رشد یافته در وهله نخست ارتباط عاطفی با والدین و اطرافیان، به‌ویژه مادر دارد و طبیعتا آن را بهتر می‌فهمد و سپس بهتر نیز می‌تواند با آن زبان درس بخواند.

روان‌شناسان بر این عقیده‌اند که به‌طور طبیعی زبان مادری زبانی‌ست که فرد با آن ارتباط عاطفی قوی‌تری دارد و در هر شرایطی، به‌ویژه در آموزش و کاربرد با زبان مادری خود، بهتر می‌تواند خود را بیان کند. روند آموزشی با زبان مادری دل‌پذیرتر است و در نتیجه در فرآیند آموزش کارآمدتر است.

از جنبه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیز، آموزش به‌زبان مادری در یک جامعه چند زبانی همچون ایران، به‌تقویت وحدت زبانی و همزیستی مسالمت‌آمیز با زبان‌های دیگر کمک می‌کند. بنابراین محرومیت بخشی از شهروندان یک جامعه از این حق مسلم شان، بسیار خطرناک است به‌طوری که شکاف‌هایی در میان خلق‌های مختلف جامعه ایجاد می‌کند و به مروز زمان چنان عمیق‌تر می‌گردد که احتمال دارد ضربات جبران‌ناپذیری به همبستگی انسانی وارد آورد و به‌درگیری ملی و جدایی منجر گردد.

در واقع آزادی زبان مادری و حق تحصیل با زبان خود، فراتر از مسئله حقوق بشر و غیره، یک ضرورت انسانی است که به‌هیچ‌وجه نباید خدشه‌دار شود.

لحظه‌ای تصور کنید یک کودکی که تا شش ـ هفت سالگی با زبان مادری سخن گفته و احساسات و عواطف خود را بیان کرده است ناگهان وارد مدرسه می‌شود و معلم او را وادار می‌کند به‌زبان دیگری سخن بگوید و بخواند و بنویسید که هیچ آشنایی با آن زبان ندارد چه احساسی به‌شما دست می‌دهد؟!

سال گذشته حمیدرضا حاجی بابایی، وزیر سابق آموزش و پرورش ایران، چنین اقرار کرده بود: «70 درصد دانش‌آموزان در سراسر کشور دو زبانه بوده و پس از ورود به کلاس اول و گذراندن یک سال تحصیلی هنوز زبان مادری آن‌ها به فارسی تبدیل نشده است.»

ادامه در ص 6

احمد کایا

یکی از محبوب‌ترین و مبارزترین ترانه سرایان و خوانندگان معترض و سرشناس ترکیه بود. اگر بگوییم وی میلیون‌ها هوادار داشت و دارد اغراق نکرده‌ایم. شعر و ترانه‌های احمد کایا، در قالب سبکی به نام پروتست(اعتراض) ارائه شده و از همین رو، او بنیان‌گذار این سبک در ترکیه شناخته شده است. چنان که در دنیای موسیقی نیز او را پایه‌گذار سبک موسیقی آزاد و رپ‌خوانی در ترکیه می‌خوانند.

من یک زنم

در چشمان خون‌بارم، روزهای آشفته در گذرند.
همچون گلی که پژمرده است، آرزوهایم لگدمال شده‌اند
غرور مجال گریه ام نمی‌دهد.
در آینه زمان،
در وجود خویش درهم شکسته‌ام،
دردی ژرف بر سینه‌ام سنگینی می‌کند.

من یک زنم، یک انسانم.
در درونم جانی درهم شکسته را با خود یدک می‌کشم.
با من گنجینه‌ایست، اما در یک سویم خون
در یک سویم شعر و داستان، در سوی دیگرم تن‌پوشی چرک
در سویی‌ام غنچه‌هایی شکفته، در سوی دیگرم
منظر ویرانی

باد در گیسوان غبار آگینم پرسه می‌زند
من با خشمی سوزان
به‌درنگی
بی‌سکون
با جانی رسیده بر لب-
شعرها را روی خط آتش
همچون رازی سر به مهر
با خمیرمایه دستانم می‌سرایم و می‌روم

من یک زنم، من انسانم
در درونم جانی درهم شکسته را با خود یدک می‌کشم
در یک سویم ...

یوسف هایال اغلو
خواننده: احمد کایا

برگرفته از کتاب:
«صدای بلند جان‌های آزاده جهان
از احمد کایا تا باب دیلان»، به‌قلم بهرام رحمانی

بر قرار باد خودمدیریتی دمکراتیک و شورایی در ایران!

کمون

نشریه «پلاتفرم دموکراتیک جنبش‌ها و خلق‌های ایران»؛ هر دو هفته یک بار منتشر می‌شود.

***

هماهنگ‌کنندگان «پلاتفرم دموکراتیک جنبش‌ها و خلق‌های ایران»:

*بهرام رحمانی
امیل آدرس:
bahram.rehmani@gmail.com
شماره تلفن: 0046-707474336

*اهون چیاکو
امیل آدرس:
ehwen.chiyako@gmail.com
شماره تلفن: 0046-737245857

آمیل آدرس پلاتفرم:
pdjkh.i@gmail.com

***

از رئوس راهکارهای «پلاتفرم دموکراتیک جنبش‌ها و خلق‌های ایران»:

پلاتفرم دموکراتیک جنبش‌ها و خلق‌های ایران همه جنبش‌های ملی دموکراتیک خلق‌های ایران، نیروهای چپ، سوسیالیست، کارگری، سکولار، آنارشیست، آزادی‌خواه و عدالتجو را در ایران، منطقه و در سطح جهانی به مبارزه فعال و متحد بر علیه جمهوری اسلامی دعوت می‌کند.

پلاتفرم دموکراتیک جنبش‌ها و خلق‌های ایران، صریحا اعلام می‌کند که کنفدرالیسم دمکراتیک، حقوق جهان‌شمول انسان را حقوق مسلم شهروندان می‌داند و با سرنگونی جمهوری اسلامی و تغییر حاکمیت کنونی ایران، همه این حقوق را به‌عنوان مبنای قوانین جامعه قرار خواهد داد.

پلاتفرم دموکراتیک جنبش‌ها و خلق‌های ایران، از همه خلق‌های ایران و مردم آزاده و برابری‌طلب، سازمان‌ها و احزاب سیاسی مردمی، تشکل‌های توده‌ای، کارگری و فعالین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دعوت به همکاری و پیوستن به این پلاتفرم می‌کند.

برای آزادی سهیل عربی، زینب جلالیان، آتنا دائمی، آرش صادقی، نسرین ستوده و همه زندانیان سیاسی و اجتماعی بکوشیم!

حکومت اسلامی ایران، نه تنها تلاش می‌کند زندانیان سیاسی و اجتماعی را در زیر انواع شکنجه‌های روانی و جسمی بشکند در عین حال خانواده آن‌ها را نیز به‌طور سیستماتیک آزار می‌دهد.
حکومت اسلامی، حتی زندانیانی که بیماری‌های حاد و مزمن دارند اجازه مرخصی درمانی نمی‌دهد و در زندان نگه می‌دارد تا جان خود را از دست بدهند.
سهیل عربی زندانی سیاسی محبوس در زندان تهران بزرگ، از بابت پرونده جدیدی که در زندان علیه وی مفتوح شده، توسط شعبه 26 دادگاه انقلاب تهران، با اتهامات «فعالیت تبلیغی علیه نظام» و «تشویش اذهان عمومی» به سه سال حبس، سه سال تبعید به برازجان و مبلغ 4 میلیون تومان جزای نقدی محکوم شد.
سهیل عربی، در تاریخ 31 شهریورماه 1397 توسط شعبه 26 دادگاه انقلاب به ریاست قاضی احمدزاده محاکمه شد. رای صادره دیروز یکشنبه 8 مهرماه 1397 به وکیل وی ابلاغ شده است.
دلایل اتهامات عنوان شده علیه سهیل، ارسال فایل‌های صوتی از داخل زندان و به‌خصوص تشبیه زندان تهران بزرگ به «شکنجه‌گاه» بوده است.
خانم فرنگیس مظلوم، مادر سهیل عربی نیز در گفتگوی کوتاهی با گزارشگر هرانا از ممنوع‌الملاقات بودن فرزندش خبر داده و گفت: «صبح امروز جهت ملاقات با سهیل به زندان تهران بزرگ رفتم و در قسمت پذیرش گفتند که پسرم را مجددا به دادگاه برده‌اند و وقتی هم برگردد باز اجازه ملاقات ندارید و اجازه ورود و پیگیری پرونده‌اش را نیز ندادند.»

همچنین نسترن نعیمی، همسر سابق سهیل نیز طی حکمی توسط قاضی مقیسه، به اتهام «توهین به مقدسات» و «معاونت در جرم» به تحمل یک سال و نیم حبس محکوم شد.
سهیل عربی، عکاسی که اکنون 33 ساله است، در شانزدهم آبان ماه 1392 توسط ماموران قرارگاه ثارالله سپاه پاسداران بازداشت شد. او در شعبه 76 دادگاه کیفری استان تهران به ریاست قاضی سیامک مدیرخراسانی به‌دلیل نوشته‌هایش در فیس‌بوک به اتهام سب‌النبی(توهین به پیامبر) به اعدام محکوم شد. پس از آن وکلای وی به شعبه 36 دیوان عالی کشور درخواست تجدید نظر فرستادند.
بر اساس ماده ۲۶۲ قانون مجازات اسلامی اگر شخصی به پیامبر اسلام توهین کند مجازاتش اعدام خواهد بود اما ماده 263 این «قانون جنگل» تاکید کرده که «اگر متهم در دادگاه ادعا کند که حرف‌های توهین‌آمیز را بر اساس عصبانیت، نقل قول یا سهو قلم و سهو زده است، حکم اعدام او به مجازات 74 ضربه شلاق تبدیل می‌شود.»
پس از اعتراض وکیل سهیل عربی به حکم اعدام صادر شده توسط شعبه 76 دادگاه کیفری تهران و ارجاع آن به شعبه 36 دیوان عالی کشور، در نهایت درخواست اعاده دادرسی از سوی دیوان عالی کشور پذیرفته شد و این‌بار شعبه 34 دیوان عالی کشور حکم اعدام را لغو و پرونده را برای رسیدگی مجدد به یکی از دادگاه‌های بدوی فرستاد.
دادگاه در رسیدگی مجدد اتهام «سب النبی» را حذف کرد و سهیل عربی را به هفت سال و نیم زندان و دو سال تحقیقات مذهبی(برای اثبات پشیمانی) و دو سال ممنوع‌الخروجی پس از آزادی محکوم کرد.
سهیل عربی علاوه بر حکمی که شعبه 76 دادگاه کیفری تهران برای او به اتهام سب‌النبی صادر کرده است، در اردیبهشت ماه 1393 به اتهام توهین به رییس وقت دانشگاه علامه طباطبایی، آیت‌الله احمد جنتی و غلامعلی حدادعادل از طریق نوشته‌هایش در فیس‌بوک در شعبه 10 دادگاه ویژه کارکنان دولت به 500 هزار تومان جریمه نقدی و 30 ضربه شلاق محکوم شد. وی همچنین در شهریورماه 1393، به اتهام «توهین به علی خامنه‌ای، رهبر حکومت اسلامی» و «تبلیغ علیه نظام» در شعبه 15 دادگاه انقلاب به ریاست قاضی ابوالقاسم صلواتی به 3 سال حبس محکوم شد که این حکم نیز به فاصله کوتاهی در شعبه 54 دادگاه تجدیدنظر تایید شد.
سهیل عربی از 16 آبان ماه 1392 در بازداشت و زندان به‌سر می‌برد و تمام این مدت از مرخصی محروم بوده است. در واقع وضعیت سهیل عربی، جدا از هزاران زندانی سیاسی و اجتماعی در زندان‌های سراسر ایران نیست.
آرش صادقی 32 ساله از خرداد 1396، مشغول گذراندن حکم 15 سال زندان خود به دلیل فعالیت‌های مسالمت‌آمیز در زمینه حقوق بشر است. او با اتهاماتی «اجتماع و تبانی بر ضد امنیت ملی»، «تبلیغ برضد نظام»، «نشر دروغ در فضای مجازی» و «توهین به بنیان‌گذار حکومت اسلامی» به چنین حکم سنگینی محکوم شده است.

ادامه در ص 4

سم ناسیونالیسم و آذربایجان

مراد عظیمی

در قیام دی‌ماه 1396مردم در بیش از 100 شهر در شعارنه اصلاح‌طلب و نه اصول‌گرا دیگر تمام ماجرا کلیت رژیم جمهوری اسلامی را نفی کردند. در این قیام در گستره ارضی کشور همه تبارهای فارس، آذری، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن شرکت کردند. اما، گفتنی است که مردم تبریز در این قیام حضور نداشتند. چرا؟ آیا مردم تبریز از بلاهای بیکاری، دستمزدهای زیر خط فقر، گرانی، نابرابری، ستم به زنان، زندگی ناامن، زندان و شکنجه و اعدام در رژیم جمهوری جهل و خرافه و اختناق رنج نمی‌برند؟ آیا، مردم تبریز از سر شکن‌شدن هزینه‌های آخوندهای دزد، انگلی آزادند؟ آیا، مردم تبریز به این علت خود را از خروش قیام مردم ایران کنار کشیدند، که رژیم به‌ضرر مردم شهرهای دیگر ایران، هوای مردم تبریز را داشت؟. آیا، در تبریز رژیم سفاک زندان و شکنجه‌گاه و شکنجه‌گر ندارد؟ البته که دارد. آیا در تبریز پاسداران، بسیجی‌ها و فاطمه کماندوها وجود ندارند؟ البته که وجود دارند. مردم تبریز مخالف رژیم خدائی سرکوب واختناق هستند. در ورزشگاه‌ها تماشاچیان تبریزی شعار مرگ بر پاسدار، سرمی‌دهند. پس، چرا، مردم تبریز خود را از قیام مردم شهرهای دیگر کنار کشیدند؟ تبریز با گذشته‌های پر افتخار. تبریز زادگاه ستارخان‌ها. تبریز در نجات انقلاب مشروطه و شکست محمدعلی شاه مستبد نقش محوری داشت. تبریز قهرمان با ریختن خون مبارزان جسور و شجاعش انقلاب مشروطه را نجات داد. اما، جسارت و رزمندگی تبریز به‌رهائی انقلاب مشروطه محدود نمی‌شود. بار دیگر، تبریز قهرمان با قیام سال 1356 جرقه انقلاب را شعله‌ور کرد. یادمان نمی‌رود که دستگاه‌های دروغ‌پراکنی شاه دیکتاتور گفتند، آن‌چه درتبریز رخ داد، اصلا، ربطی به مردم شاه دوست تبریز نداشت، بلکه یک عده آشوبگر ازخارج از کشور وارد تبریز شده بودند و به‌نام مردم تبریزآشوب راه انداختند!(خزعبلاتی که رژیم دزد و غارتگر جمهوری اسلامی نیز قیام دی‌ماه مردم را به‌دسیسه خارجیان نسبت داد).

شاید، مردم تبریز با سرانجام فاجعه‌بار خیزش مردم در سال 1357، و به‌قدرت رسیدن خمینی خون‌خوار و همپالگی‌های آدمکش‌اش دست‌شان را داغ کردند تا یک‌بار دیگر ثمره از خود گذشتگی‌شان به‌سود کسب قدرت سیاسی رژیم دیکتاتوری دیگری تمام نشود. البته، با فکر و دوراندیش‌بودن و علل شکست گذشته را تحلیل کردن خوب است. در خیزش 1357، مردم ایران از فارس، آذری، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن برای رهائی از دیکتاتوری شاه و با هدف رسیدن به‌ساحت آزادی جنگیدند. ولی، چرا شکست خوردند؟ دلیلش این بود که اسلام، به‌عنوان یک ایدئولوژی مذهبی ضدآزادی و دموکراسی، ضدزن و عاملانش آخوندها را نمی‌شناختند. مردم روایت آخوندی از اسلام داشتند. قرآن فارسی را نخوانده بودند، اگر هم خوانده بودند، دقت نکرده بودند. ظاهرا، چنان عظمت و همه چیز بودن قرآن ذهن مردم را فراگرفته بود که اصلا توجهی به‌معنای کلمات نداشتند. خدا در قرآن به مردان مومن خطاب می‌کند، زنان کشتزار شمایند آن‌ها را شیار کنید. کجا را شیار کنند؟ نه مردها و نه زنان نمی‌فهمیدند که این‌گونه تعریف خدا و محمداش از موقعیت زن توصیف مشمئزکننده و کثیف است. مردم حل‌المسائل گند و کثافت و خرافاتی آخوندها را نخوانده بودند، و اگر کسی خوانده بود آن چرندیات را بی‌هیچ شک و تردیدی پذیرفته بود.

سخن کوتاه، این فقط مردم تبریز نبودند که آرمان آزادی خواهی‌شان دزدیده شد، بلکه مردم شهرهای دیگرنیز دچار چنین سرنوشت شومی شدند. اگر مردم کوچه و بازار به استقبال ورود خمینی دجال رفتند، تحصیل کرده‌ها و روشنفکران به دست‌بوسی خمینی خون‌خوار رفتند. پس، نه تنها تبریز، بلکه همه مقصربودیم.

اکنون، مردم تبریز چه گزینه‌ای برای خود و آینده ایران ارائه می‌دهند. راه‌حل مردم تبریز علیه تبعیض تباری، زبانی و فرهنگی چیست؟ به‌نظر می‌رسد که تبریز به‌سهم خود راه‌کاری برای برون‌رفت از بی‌عدالتی علیه تبارهای ایران ندارد. شاید، تبریز حسابش را نه تنها از مردمان استان‌های دیگر، بلکه با شهرهای دیگر آذربایجان نیز جدا کرده است. مردم ارومیه، اردبیل، زنجان و... در قیام دی‌ماه شرکت کردند، جز تبریز. گمان می‌رود که تبریز هنوز از گذشته نیاموخته است. مردم تبریز، مشابه تبارهای دیگر ایران از زمان رضاشاه مورد تبعیض و تحقیر و سرکوب قرار گرفتند. تمام زبان‌ها به‌جز فارسی غیرقانونی شدند. با تحریم زبان‌ها، تبارهای غیرفارس از بیان فرهنگ‌هایشان به زبان‌های مادری محروم گردیدند. به‌مثابه یک تبار، آذری‌ها آماج زشت‌ترین توهین‌ها قرار گرفتند.

پیش از رضا شاه ما مشکل فارس، آذری، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن نداشتیم. بانی تفرقه و بروز مشکلات اقلیت‌ها رضا شاه بود. او بود که شوینیسم فارس را به‌وجود آورد، و اقلیت‌های تباری و مذهبی مورد اجحاف واقع شدند. در همان برهه، آن‌سوی مرز شمال غربی ایران در آناتولی، کمال مصطفی پاشا ترکیه را تاسیس کرد و بانی پان‌ترکیسم گردید. کمال مصطفی پاشا، تمامی اقلیت‌ها را سرکوب کرد- معنی لغوی ترکیه یعنی سرزمینی که تنها ترک‌ها در آن‌جا زندگی می‌کنند! در قانون اساسی ترکیه بیش از 20 میلیون کرد، ترک‌های کوهی تعریف می‌شوند. دعوای تباری یا شوینسیم فارس رضا شاهی و شوینیسم پان‌ترکیسم کمال مصطفی پاشا، تقابل برتری و تحقیر متقابل ترک و فارس را موجد شد. نگارنده این سطور، یک آذری است. خاطره‌ای را بازگوکنم: درجوانی منظومه زیبای شهریار به‌نام «حیدربابایا سلام» (سلام بر حیدربابا) را خریدم. وقتی صفحه اول را باز کردم، نوشته بود حیدربابا یا سلام به‌لهجه آذری! من جوان ناراحت شدم و کلمه «لهجه» را خط زده و به‌جای آن نوشتم زبان. نمونه‌ای از تحمیل ستم فرهنگی شوینسم فارس دیکتاتوری محمد رضا شاه. ولی، رهائی از تضییق زبان و فرهنگ آذری نه ضدیت با زبان فارسی، نه دشمنی با مردم فارس‌زبان و نه افتادن در درون گودال شوینسم آذری، یا «پان‌ترکیسم.» طبقه سرمایه‌دار یا بورژوازی تبریز جزئی از بافت حاکمیت هر دو رژیم دیکتاتوری شاه و حکومت اختناق و سرکوب جمهوری اسلامی را تشکیل داده‌اند. بورژوازی تبریز در کنار بورژوازی فارس هم کارگران تبریز را استثمار کرده‌اند و هم کارگران فارس، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن را.

گنده آخوند خامنه‌ای، نه تنها اسمش بلکه نسبش نیز آذری است، همچنان‌که آقای مهدی بازرگان، آخوند مکلا، همشهری شوینیست‌های تبریز بود. فارس‌ستیزی و دشمنی با زبان فارسی آذری‌ها را به ناکجا آباد می‌برد. با آقائی آذری اهل تبریز آشنا شدم، روزی دختر هشت ساله‌اش همراه وی بود. به‌دخترش سلام دادم، اسمش را پرسیدم، دختر حرف نزد و مات و مبهوت نگاهم کرد، فکر کردم دختر خجولی است. پدرش بدادم رسید و گفت فارسی بلد نیست، سرگشته و متحیر شدم! آقای نیک مشکل جای دیگراست. آب گل‌آلود را از سرچشمه باید بست. مشکل تضییقات زبانی و فرهنگی تبارهای غیرفارس ایران حاکمیت رژیم ضد دموکراتیک و اختناق جمهوی اسلامی است. ما هم مشکل استثمار انسان از انسان و هم نبود دموکراسی و یا به‌رسمیت نشناختن تبارها، باورهای مذهبی، زبان‌ها و فرهنگ‌های غیرفارس را داریم. باید رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد و فارس، آذری، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن با پذیرش برابری تباری، باور مذهبی، فرهنگی و زبانی، خودشان مستقیما جامعه را اداره کنند، ونه عده‌ای به‌هر اسم وعنوانی.

در پیآمد فروپاشی شوروی سابق و تاسیس جمهوری آذربایجان از یک‌سو، و وجود پان‌ترکیسم ترکیه از طرف دیگر مشوق بروز گرایش شوینیستی در تبریز گردید. جا دارد نگاهی به دو کعبه آمال ناسیونالیست‌های تبریز بیاندازیم. در جمهوری آذربایجان حیدر علی‌اف، کادر سابق بالای کگ‌ب و از قدرتمندان تراز اول شوروی سابق از سال 1993 تا 2003، رییس جمهوری دیکتاتور و ملقب به رهبر بزرگ بر جمهوری آذربایجان حکومت کرد. با مرگ وی، پسرش الهام علی‌اف از سال 2003 تاکنون رییس جمهور آذربایجان بوده است. وی، اخیرا همسرش را به‌معاونت ریاست جمهوری برگزید. در حقیقت جمهوری آذربایجان را شایسته است جمهوری پادشاهی نامید. جمهوری آذربایجان کشوری با ایدئولوژی ناسیونالیسم آذری و متمایل به ایدئولوژی پان‌ترکیسم جمهوری ترکیه است. جمهوری آذربایجان، ناقض حقوق دموکراتیک مردم و محدودیت‌های شدیدی علیه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به‌مورد اجرا گذاشته است. جمهوری آذربایجان، انتقاد سیاسی از حکومت را برنمی‌تابد و فعالین سیاسی و وبلاگ‌نویس‌ها را دستگیر، شکنجه و زندانی می‌کند. برابر با رفراندوم قانون اساسی کذائی سال 2016، دوره ریاست جمهوری از 5 سال به 7 سال افزایش یافت. جمهور آذربایجان حکومتی فاسد، دزد و خودکامه است.

ادامه در ص 4

سم ناسیونالیسم و آذربایجان

ظاهرا کشورهای غربی، بویژه آمریکا، انگلستان و فرانسه حامیان قدرتمند حقوق بشر را در گستره جهانی نمایندگی می‌کنند. اما، در حقیقت حقوق بشر جنگ افزار نرم در راستای سیاست‌های جهانی این کشورها به‌کار برده می‌شود. با وجود پرونده سیاهش در نقض حقوق بشر، جمهوری آذربایجان به‌خاطر روابط تنگاتنگ‌اش با غرب، اسرائیل و ترکیه، هرگز مورد انتقاد قرار نگرفته است. جمهوری آذربایجان، با وجود صدورقابل ملاحظه نفت و گاز، کشور فقیری است. درآمد سرانه و برابر با 3785 دلار و دستمزد متوسط روزانه کارگران جمهوری آذربایجان 6/1 دلار است. با وجود شرائط اقلیمی مناسب برای صنعت کشاورزی و دام داری، جمهوری آذربایجان مواد غذائی از خارج وارد می‌کند.

جمهوری ترکیه

عبدالحمید دوم سلطان عثمانی برای احیای قدرتش دراوائل قرن بیستم به ایدئولوژی مذهبی چرخش کرد و شریعت سنی را به‌مورد اجرا گذاشت. سپس، وزیر اول‌اش طلعت پاشا آغازگر پاک‌سازی قومی و سرکوب تبارهای غیرترک گردید. تاسال 1915، سرزمین ارمنستان از بخشی از شرق ترکیه تا جنوب غرب قفقاز را شامل می شد. طلعت پاشا با قتل عام 5/1 میلیون ارمنی نسل‌شان را در امپراطوری عثمانی محتضر از بین برد. و سرزمین ارمنستان از نقشه امپراطوری عثمانی پاک گردید. در سال 1923، مصطفی کمال پاشا جمهوری ترکیه را با ایدئولوژی ملی‌گرائی افراطی تبار ترک، پان‌ترکیسم تاسیس کرد. سیاست مذهبی کردن امپراطوری عثمانی توسط طلعت پاشا جایش را به ناسیونالیسم افراطی مصطفی کمال پاشا داد. مذهب از پیش صحنه قدرت به‌پشت پرده فرستاده شد. کمال مصطفی پاشا سیاست ادغام یا ذوب‌کردن اقوام غیرترک طلعت پاشا را با بی‌رحمی دنبال کرد. وجود بیش از 20 میلیون مردم کرد درترکیه انکار شد، و قانون اساسی جمهوری ترکیه مصطفی پاشا کردها را ترک‌های بالای کوه تعریف کرد. زبان و فرهنگ کردی غیرقانونی گردید. اما، با وجود، تمام سرکوب و فشار جامعه کردستان ترکیه در پان‌ترکیسم ترکیه ذوب نشد. حزب کارگران کردستان ترکیه(پ.ک.ک) در سال 1978 تاسیس شد و از سال 1984، با هدف تاسیس دولت مستقل کردستان اقدام به جنگ پارتیزانی نمود. تا سال 2013، آغاز مذاکرات صلح، ارتش ترکیه بیش از 40000 دهات کردستان را نابود کرد و یا اهالی مجبور از ترک دهات شدند. برای از بین بردن پوشش امنیتی «نیروهای دفاع خلقی»(پ.ک.ک)، ارتش ترکیه جنگ‌های وسیعی را به آتش کشید. در اواسط دهه 1990 عبداله اوجالان با نقد ناسیونالیسم و تاسیس دولت مستقل کردستان خواهان حل دموکراتیک مطالبات کردها درچهارچوب جغرافیائی ترکیه گردید. در سال 1999، سازمان سیا و موساد اسرائیل عبداله اوجالان را از کنسولگری یونان در نایروبی، پایتخت کنیا، ربوده و به ترکیه بردند. درسال 1913 مذاکرات صلح بین دولت ترکیه و عبداله اوجالان زندانی، در جزیره امرالی، آغاز شد.

رجب طیب اردوغان نخست وزیر وقت ترکیه از حزب عدالت و توسعه، با ایدئولوژی مذهب سنی اخوان‌المسلمین ادعا کرد با کردها مشکل ندارند- نقل به‌معنی. عبداله اوجالان با صداقت هدفش کسب دموکراسی برای کردستان ترکیه بود، ولی، دولت نژادپرست ترکیه نیت غائی‌اش از مذاکرات خلع سلاح‌شدن پ.ک.ک، پیش از انعقاد صلح نهائی بود! عجیب نبود که اردوغان یک جانبه مذاکرات صلح را در ماه ژوئن 2015 پایان داد. اردوغان سیاست جنگ جنگ تا نابودی پ.ک.ک بازوی نظامی خلق کرد را به‌موازات سرکوب بازوهای سیاسی شامل «حزب دموکراتیک خلق‌ها» و نهادهای دموکراتیک دیگر را دنبال کرده است.

هر دو دولت‌های جمهوری آذربایجان و حکومت تک فردی یا دیکتاتوری رجب طیب اردوغان حامیان تبار آذری و ترک هستند. به‌سخن دیگر هر دو کشور طرفدار تنوع تباری نیستند. رجب طیب اردوغان در قبال جنبش آزادی‌خواهانه مردم کردستان ترکیه دو شق بیش‌تر ندارد: یکم، پذیرش مطالبات دموکراتیک مردم کردستان ترکیه. اما، تحقق دموکراسی در کردستان موجد ریزش دموکراسی به‌بخش ترک‌تبار ترکیه خواهد شد. ولی، دموکراتیزه کردن ترکیه با دیکتاتوری سرمایه منافات دارد. شق دوم، تداوم جنگ با پ.ک.ک، ادامه تضیقات علیه تشکلات و نهادهای دموکراتیک کردستان از یک‌سو و تجاوز به‌خاک سوریه، اشغال جرابلس، الباب، عفرین و بخشی از ادلب و یورش به کردستان عراق. به این دلائل یا رژیم فاشیستی اردوغان سرنگون گردد و با طلوع دموکراسی در ترکیه تبعیض و سرکوب از جامعه کردستان ترکیه رخت بربندد. و یا پ.ک.ک نابود گردیده و جنبش بازوی سیاسی و دموکراتیک کردستان ترکیه به‌شدت سرکوب شوند.

برای دردمند امروز شایسته نیست فردا به‌درازا بکشد. کسی که امروز مورد اجحاف و تحقیر واقع شود نباید فردا کسی دیگر را تحقیر کند. اسلام سیاسی ادعا کرد آزادی را جایگزین بی‌عدالتی دیکتاتوری شاه خواهد نمود. ولی، جمهوری اسلامی به‌قدرت رسید و شکنجه‌گاه اوین را نگه‌داشت و ساواک را بازسازی نمود و...

جمهوری آذربایجان گذشته از اکثریت آذری از اقلیت‌های طالشی، لزگی، کردی، تساخر، تاتار، ارمنی، تات، یهودی سامان یافته است. جمهوری آذربایجان علیه اقلیت‌ها تضیقاتی، به‌ویژه ارمنی‌ها اعمال کرده است. از کلمه ارمنی به‌عنوان یک توهین در جمهوری آذربایجان استفاده می‌شود- تشابه با شووینسم فارس علیه آذری‌های ایران.

فاشیسم اردوغان و ضدیت ددمنشانه‌اش علیه تبارکردها نیازی به‌توضیح ندارد. دولت-ملت، به‌عنوان نهادی بالای سر مردم اساس تمام نابرابری‌ها و از جمله موجد ناهنجاری‌های تباری، مذهبی، زبانی و فرهنگی است. بنابراین، راه‌حل انسانی و دموکراتیک برای برطرف نمودن اعمال بی‌عدالتی‌های شوینیسم فارس علیه اقلیت‌های آذری، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن با به‌رسمیت شناختن برابری تباری، مذهبی، فرهنگی و زبانی مردم هر منطقه در تشکل‌های شورائی جامعه را اداره کنند.

برای آزادی سهیل عربی، زینب جلالیان...

پدر آرش صادقی در تاریخ 6 مهر 1397، گفته که فرزند او به کندروسارکوم، تومورى بدخیم که می‌تواند منجر به سرطان شود مبتلاست. پزشک خارج از بیمارستان زندان در تیر 1397، وجود تومور را کشف کرد اما مقامات زندان مانع از دریافت مراقبت پزشکی و تخصصی در خارج از زندان شده‌اند. بعد از آن‌که آرش صادقی تحت نمونه‌گیری قرار گرفت به زندان رجایی شهر بازگشت و عفونت دستش شدیدتر شد.
گلرخ ابراهیمی‌ایرایی، همسر آرش صادقی نیز در حال گذراندن پنج سال حکم زندان خود در زندان اوین است که از سال 1396 به‌دلیل نوشتن داستانی منتشر نشده در مورد سنگسار و برخی از پست‌های فیس‌بوکی‌اش زندانی است.
نسرین ستوده وکیل دادگستری هم از دیگر بازداشت‌شدگان ماه‌های اخیر است که از سوم شهریور ماه در اعتراض به آزار و اذیت خانواده و نزدیکانش دست به اعتصاب غذا زد.
وی در نامه‌ای به پسرش نوشته است: نیمای من! چگونه می‌توانستم شاهد اعدام نوجوانان وطن‌ام باشم و سکوت کنم؟ چگونه می‌توانستم چشم بر کودک‌آزاری‌ها ببندم تا شب‌ها را با خیالی آسوده در کنارت بگذرانم؟ تا روز اول مهر کیف مدرسه‌ات را بر پشتات بگذارم و به اتفاق بابا، تو را تا مدرسه بدرقه کنم؟
زندانیان سیاسی دیگری مانند زینب جلالیان با حکم حبس ابد، آتنا دائمی با محکومیت هفت ساله و از جمله دیگر زندانیانی هستند که مقاومت آن‌ها پشت میله‌های زندان، روشنگر راه بسیاری در بیرون از زندان بوده و برای فعالین سیاسی و اجتماعی و آزادی‌خواهان الهام‌بخش بوده‌اند.
زندان‌های حکومت اسلامی مملو از فعالین جنبش‌های اجتماعی همچون کارگری، زنان، دانشجویان، محیط زیست، فرهنگی و مدنی است. فعالینی که جز تلاش برای احقاق حقوق خود و شهروندان تحت ظلم و ستم کار دیگری جرم دیگری ندارند. به‌عبارتی در حکومت اسلامی ایران، هرگونه تلاش برای دست‌یابی به آزادی، برابری، حق‌خواهی و دادخواهی جرم نابخشودنی محسوب می‌شود.
هدف حکومت اسلامی و ماشین سرکوب آن از راه‌انداختن این همه رعب و وحشت، سانسور و سرکوب، زندان و شکنجه، شلاق و اعدام، زهرچشم گرفتن از جنبش‌ها و خلق‌های تحت ستم ایران است.
دولت‌های غربی و نهادهای بین‌المللی وابسته به آن‌ها، از پارلمان حقوق بشر اروپا گرفته تا سازمان ملل و...، در مقابل انبوهی از جنایات حکومت اسلامی مهر سکوت بر لب زده‌اند و تنها به فکر معاملات اقتصادی و سیاسی خود و مماشات با این حکومت جانی هستند.
اما با وجود این همه وحشی‌گری‌های حکومت اسلامی، مبارزات عظیم مردم جان به‌لب رسده با اعتصاب و اعتراض در جریان است و کسی مرعوب سیاست‌های سرکوب حکومت اسلامی نشده است.
اکنون مبارزات وسیع مردم ایران در مقابل بربریت و وحشی‌گری حکومت اسلامی ایران و حامیانش، وارد مرحله سنوشت سازی شده است. این مبارزات جسورانه و پیگیر مردم رنج‌دیده و ستم‌دیده و اعتصابات در کارخانه‌ها تا صدها تظاهرات و فتح خیابان‌ها توسط رانندگان کامیون‌ها و صدها تظاهرات و اعتراض می‌رود که پرونده سیاه و خونین حکومت اسلامی را ببندد و سرنوشت خود و جامعه را به‌دست خویش گیرند!
پلاتفرم دموکراتیک جنبش‌ها و خلق‌های ایران، دوش‌به‌دوش مادران و پدران و فرزندان داغ‌دیده، میلیون‌ها مردم حق‌طلب و آزادی‌خواه جامعه ایران در داخل و خارج کشور، مشغول مبارزه پیگیر و بی‌وقفه‌ای در جهت سرنگونی کلیت حکومت اسلامی است. پس دور نیست آن روزی که مردم پیکارگر و انقلابی، با قدرت و همبستگی مبارزاتی خود، در زندان‌ها را باز کنند و همزمان با آزادی زندانیان سیاسی، جانیان حکومت اسلامی را نیز به‌دست دادگاه‌های عادلانه مردمی بسپارند!

پلاتفرم دموکراتیک جنبش‌ها و خلق‌های ایران
چهارم اکتبر 2018

اعدام قتل عمد دولتی و سلب حق حیات است!

«انسان زاده شدن تجسّد وظیفه بود:
توان دوست‌داشتن ودوست‌داشته‌شدن
توان شنفتن
توان دیدن و گفتن
توان اندُه‌گین و شادمان‌شدن
توان خندیدن به وسعت دل، توان گریستن
از سُویدای جان
توان گردن به غرور برافراشتن درارتفاع
شُکوه‌ناک فروتنی
توان جلیل به دوش بردن بارامانت
و توان غمناک تحمل تنهایی
تنهایی
تنهایی
تنهایی عریان
انسان
دشواری وظیفه است
فرصت کوتاه بود و سفر جان‌کاه بود
اما یگانه بود و هیچ کم نداشت»
(احمد شاملو)

دهم اکتبر، روز جهانی علیه اعدام، شهروندان جهان و تشکل‌های دموکراتیک و انسان‌دوست را فرامی‌خواند که صدای خود را علیه حکم شنیع اعدام رساتر سازند.
تاکنون تقریبا در دو سوم کشورهای دنیا مجازات اعدام یا لغو شده است و یا عملا اجرا نمی‌شود.
اعدام به‌معنای قتل عمد دولتی و سلب حق حیات از هر انسان است. هیچ دولتی نباید حق داشته باشد که با طرح از پیش تعیین‌شده و به‌طور آگاهانه و عامدانه جان کسی را بگیرد و نزدیکان او را زیر فشارهای روحی قرار دهد. دولتی که دست به اعدام انسان‌ها می‌زند در واقع ارزش‌های بنیادین انسانی را به‌راحتی سرکوب می‌کند. سرکوب و سانسور، زندان و شکنجه، اعدام و ترور نه تنها امنیت نمی‌آورد، بلکه همواره امنیت شهروندان را در معرض خطر می‌دهد.
بر اساس گزارش سالانه سازمان عفو بین‌الملل درباره اعدام، 51 درصد اعدام‌های جهان در سال 2017(به‌استثنای اعدام‌های به اجرا گذاشته شده در چین) در ایران انجام شده است. از این‌رو ضروری‌ست برای جلب توجه مخاطب فارسی‌زبان به این حجم از اعدام‌ها و جریان‌سازی برای مبارزه با اعدام، به روز 10 اکتبر - 18 مهر که به‌عنوان روز جهانی مبارزه با اعدام نام‌گذاری شده، توجهی ویژه کرد.
دهم اکتبر بنابر تقویم سازمان ملل متحد روز جهانی مبارزه با اعدام است. قطعنامه‌های جهانی برای توقف مجازات اعدام به‌عنوان اولین قدم در راه لغو کامل این مجازات غیرانسانی، اولین بار در سال 2007 و دومین بار در سال 2008 در مجمع عمومی سازمان ملل به‌تصویب رسیدند.
قوه قضاییه حکومت اسلامی، در حالی هنوز بر منطق «چشم در برابر چشم» و «کشتن به‌خاطر عبرت دیگران» اصرار دارد که با این رویکرد، ایران در صدر فهرست «جلادترین حکومت‌ها» قرار گرفته و از میان 993(حدود هزار) اعدامی که سال گذشته در 23 کشور جهان ثبت شده، دست‌کم 507 مورد در ایران رخ داده است.
بر خلاف ادعای سران و مقامات و نهادهای حکومت اسلامی، اعدام به کم شدن جرم و جنایت در جامعه منجر نشده است. حکومتی که پیش‌تاز صدور و اجرای مجازات اعدام در جهان است.
اعدام در حکومت اسلامی ایران، ابزار سرکوب و ارعاب مردم و حفظ حاکمیت آدمکش و آزادی‌ستیز است.
اعدام حتی در کشورهایی که مجرمان جنایی را مورد هدف قرار می‌دهد بربریت و وحشی‌گری بیش نیست. قتل را نباید با قتل جواب داد.
حکومت اسلامی ایران، در چهل سال حاکمیت خود، میلیون‌ها انسان را به‌عناوین مختلف به‌زندان افکنده و ده‌ها هزار انسان را نیز به‌دلایل مختلف اعدام کرده است.
خانواده‌های اعدام‌شدگان هر سال در گلزار خاوران سرکوب می‌شوند اما با این وجود باز هم در آن‌جا تجمع می‌کنند. آن‌ها توانسته‌اند طی سال‌ها درد مشترک را به مبارزه مشترک علیه حکومت اسلامی تبدیل کنند.
جهان امروز نیاز به‌کمپین‌هایی دارد که نه تنها سالی یک روز، بلکه در 365 روز سال علیه انسان‌کشی حکومت‌ها مبارزه کنند و اجازه ندهند انسان‌هایی که اسیران این حکومت‌ها، به‌دست جوخه‌های مرگ سپرده شوند. کمپین‌هایی که جامعه جهانی را تکان دهد و کاخ‌های دولت‌های سرکوبگر را به‌لرزه درآورد. مرهمی باشد بر زخم‌های عمیق مادران و پدران و فرزندانی که حکومت‌ها عزیزان آن‌ها را به‌دیار نیستی فرستاده است.
حکومت اسلامی ایران، شاید تنها حکومت جهان است که کودکان را نیز اعدام می‌کند. زینب سکانوند، زنی که متهم است در هفده سالگی مرتکب قتل شده است، در ارومیه به دار آویخته شد.
این زن بی‌پناه در دوران بازداشت از دسترسی به وکیل محروم بوده و تحت فشار شکنجه‌های روحی و جسمی مجبور به اعتراف شده است.
حکم صالح شریعتی، کودک-مجرمی که در سن 16 سالگی به اتهام قتل بازداشت و با وجود نبود دلایل کافی و تنها با اجرای مراسم قسامه به اعدام محکوم شده بود، توسط دیوان عالی کشور تایید شد.
این در حالی است که این نوجوان در زمان بازداشت اجازه ارتباط با خانواده خود را نداشته و بدون حضور وکیل مورد بازجویی قرار گرفته است. همچنین پدر وی گفته است که در اولین ملاقات با او، جراحات ناشی از شکنجه بر بدن فرزندش مشهود بوده و کاهش وزن چشمگیری داشته است. صالح شریعتی نیز گفته که مجبور به اعتراف علیه خود شده است.

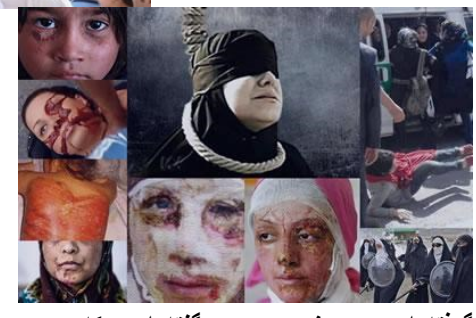

روز چهارشنبه 11 مهرماه 1397، جمعی از زندانیان سیاسی محبوس در زندان رجایی شهر کرج خطاب به «جاوید رحمان»، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل نامه‌ای سرگشاده نوشته و از افزایش اجرای احکام اعدام و همچنین اعدام در ملاءعام گفتند.
نویسندگان این نامه، با اشاره به این‌که «امروزه مجازات اعدام در ایران مطلقا جنبه حقوقی نداشته و اصلی‌ترین ابزار سرکوب و ارعاب سیاسی برای مردم معترض به شرایط است» و همچنین اعدام در ملاءعام که «کابوسی است در چهره کودکانی که شاهد آن بودند» از جاوید رحمان درخواست کردند تا روابط دیپلماتیک خود را به مشروط به لغو و برچیدن و احکام اعدام و رعایت موازین حقوق بشری در ایران کنند.
حکومت اسلامی علاوه بر اعدام مخالفین، حتی به ترور مخالفین سیاسی خود در داخل و خارج کشور دست می‌زند.
انسان یک‌بار به‌دنیا می‌آید و حق حیات مهم‌ترین ارزش و سرمایه انسانی است. متفکران در حوزه‌های حقوق انسانی، متقاعد شده‌اند به‌ضرورت حفاظت از جان آدمی، صرف‌نظر از این‌که آدمی مجرم باشد یا نباشد.
اعدام که قطع حیات را اجازه می‌دهد، چیزی را از مجرم می‌ستاند که «حق حیات» است، حق بودن است، حق زندگی است. تعدی به حق حیات به هر انگیزه و از سوی هر شخص یا نهادی که انجام بشود، اقدامی است غیرقابل توجیه. در این اقدام عدالت‌خواهی و عدالت‌جویی نابود می‌شود. «عدالت» با انتقام‌جویی تعریف می‌شود.
شهروندان ایران در چهار دهه اخیر از مجازات مرگ بسیار آسیب دیده‌اند. قتل هزاران نفر به استناد دست‌خط روح‌الله خمینی و اجرای آن توسط «هیئت مرگ» در سال 1367 است.
از سوی دیگر به تماشای مراسم اعدام رفتن، کمک‌رسانی به حکومت است تا قتل بسیاری شهروندان را توجیه کند.
تا روزی که حکومت اسلامی بر قدرت است نه تنها به لغو مجازات مرگ در ایران نمی‌توان امید بست، بلکه حتی نمی‌توان امید بست به این که مخالفان مجازات اعدام از امنیت نسبی که حق‌شان است، برخوردار باشند.
ما افکار عمومی جامعه انسان‌دوست جهانی را فرامی‌خوانیم که با گسترش مبارزه علیه اعدام در ایران و در انزوا قرار دادن حکومت زن‌ستیز، آزادی‌ستیز، کودک آزار و آدمکش اسلامی بکوشند و از مبارزه مردم ایران در جهت سرنگونی این حکومت جانی حمایت کنند. ما جهان دیگری می‌سازیم!

پلاتفرم دموکراتیک جنبش‌ها و خلق‌های ایران
نهم اکتبر 208

زبان مادری مهم و حیاتی است!

شاید خود معلم هم این نوع زورگویی را قبول نداشته باشد اما به‌لحاظ قانونی و اداری موظف است فارسی صحبت کند. یعنی قوانین کشور و سیستم اداری شما را به‌عنوان معلم وادار می‌سازد تا به‌کودکی که فارسی بلد نیست زبان فارسی را تحمیل کنید.
در گزارش «مرکز پژوهش‌های مجلس شورای حکومت اسلامی ایران»، آمده است که در 6 سال اخیر نزدیک به 5 میلیون نفر از دانش‌آموزان مردود شده‌اند. کارشناسان تایید می‌کنند، بیش ترین میزان مردودی‌ها در مناطقی است که زبان مادری در آن جاها غیرفارس است.
شیرزاد عبدالهی، کارشناس مسائل آموزش و پرورش با اشاره به‌میزان بالای مردودی‌ها در مناطق مختلف کشور، به‌سایت «خبر آنلاین»، گفته است: «کودکانی که در این مناطق به‌مدرسه می‌روند به‌دلیل عدم آشنایی به‌زبان فارسی و مواجه با آن، دچار شوک وحشتناکی می‌شوند و خود را نمی‌توانند تطبیق دهند.»
مرتضی شکوهی، مدیرکل دفتر خلاقیت و نوآوری وزارت آموزش و پرورش چندی پیش به خبرگزاری حکومتی مهر گفته است: «ما از پوشش تحصیلی در استان ها باخبر هستیم و از کودکان بازمانده از تحصیل خبر نداریم و اصولا هم وظیفه‌ای در این زمینه نداریم.»
در این میان، سهم دختران بیش تر از پسران است. علت‌اش هم آن است که دسترسی پسران به آموزش از دختران بیش تر است. علاوه بر حساسیت های خانواده های متعصب در رابطه با تحصیل دختران، خانواده های فقیر و کم‌درآمد هم برای ادامه تحصیل بیش از دختران به‌تحصیل پسران اهمیت بیش تری می دهند. با افزایش خط فقر و رفتن جمعیت بیش تری زیر خط فقر، تعداد کودکانی که از تحصیل خارج می شوند بیش تر می شود. بنابراین، رابطه مستقیمی بین فقر، جنسیت کودکان و تعداد کودکان بازمانده از تحصیل وجود دارد و دولت نیز در رفع این مسئله وظیفه خود را انجام نمی دهد. عمق فاجعه زمانی مشخص می‌شود که نیم نگاهی به آمار افت تحصیلی و ترک تحصیل در مناطق دو زبانه کشور بیندازیم. به‌گفته مدیر کل دفتر آموزش و پرورش دوره ابتدائی و کارشناسان این دفتر، دو زبانه بودن دانش‌آموزان در بدو ورود به مدرسه مهم‌ترین علت افت تحصیلی و در نتیجه عامل ترک تحصیل آن‌هاست. به‌کار بردن این اصول غیرعلمی در آموزش و پرورش مناطق دو زبانه باعث می‌شود که بسیاری از فرزندان این مناطق که هر کدام می‌توانستند خلاقیت‌های خود را به‌کار اندازند، مجبور به ترک تحصیل شده‌اند.
برای مثال سید جواد طباطبایی زبان های غیرفارسی را فاقد امکان تولید دانش و تفکر می داند، سید محمد بطحایی، وزیر آموزش و پرورش دولت حسن روحانی، تدریس به‌زبان مادری را فاجعه تلقی می‌کند و ...
بی‌گمان برای کودکی که زبان مادری‌اش فارسی است، شروع آموزش، راحت‌تر است و با آن غریبه نیست. او کلماتی را که بر زبان می‌آورد با آن‌ها آشناست. اما برای کودکی که زبان مادری‌اش زبان آموزش نیست ضربه روحی و روانی وارد می‌کند. زبانی که تاکنون هیچ ارتباطی با آن نداشته و تجربه نکرده است. شروع آموزش برای چنین کودکی نه تنها لذت‌بخش نیست، بلکه دردناک است. به‌خصوص کودک نمی‌داند چرا باید به زور زبان دیگری را یاد بگیرد.
در ایران از نظر حاکمیت و قوانین آموزش آن، زبان مادری ممنوع است و فقط زبان فارسی زبان رایج و رسمی آموزشی و اداری سراسر کشور است. اما علاوه بر حاکمیت، در عین حال در جامعه نیز تحصیل به‌زبان مادری مخالفانی دارد. برخی از آن‌ها، چنین استدلال می‌کنند که ابزار و امکان و کتاب و معلم به‌زبان‌های غیرفارس ایران نداریم. حتی برخی خانواده‌ها هم چندان بر تدریش به‌زبان مادری پافشاری نمی‌کنند. برخی نیز معتقدند که بچه‌هایشان باید به‌زبان فارسی تحصیل کنند تا از بازار کار سراسری عقب نمانند. یک گروه دیگر معتقدند که زبان مادری غیرفارسی شهروندان ایرانی مانند انگلیسی، به‌عنوان یک ماده درسی تدریس شود.
اما یک گروهی از مردم عمدتا فارس‌زبان تاکید دارند که به‌هیچ‌وجه نباید غیر از زبان فارسی به‌زبان دیگر تدریس شود. این گروه در عین حال، بر پان‌ایرانیسم و شوونیسم فارس تاکید دارند. آن‌ها مدعی هستند که آموزش به‌زبان مادری به‌بحران‌های سیاسی و تقویت گرایشات «تجزیه‌طلبانه» و «جدایی‌طلبانه» را در جامعه ایران دامن می‌زند و تمامیت ارضی ایران را به‌خطر می‌اندازد. آن‌ها ادعا دارند که همبستگی جامعه ایران حول یک زبان واحد شکل گرفته و این مسئله نباید نادیده گرفته شود. در حالی که چنین ادعاهای واقعیت ندارد و یک ذهنیت غلط، نفی‌گرایانه و نژادپرستانه است.
اجرای سیاست‌های چند زبانی در کشورهای مختلف جهان، نه تنها به سیاست‌های جدایی‌طلبانه منجر نشده، بلکه بر عکس خود تضمین‌کننده ثبات سیاسی و وحدت سراسری در این جوامع است. اتفاقا در کشورهایی همچون ایران که زبان‌های مادری ممنوع است احتمال جدایی در درازمدت اجتناب‌ناپذیر به‌نظر می‌رسد. چرا که چنین حکومت‌هایی زبان و فرهنگ مردمان غیرفارس را نابود می‌کنند و رسما وعلنا دست به‌حق‌کشی و فرهنگ‌کشی می‌زنند.
در کشورهایی همچون چین، آفریقای جنوبی، بنگلادش، هندوستان، افغانستان، پاکستان، عراق، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و...، نمونه‌های موفقی از سیاست‌های چندزبانی است و به‌ثبات فرهنگی و انسانی در این جوامع یاری رسانده است.

صمد و فرزاد دو معلم مبارزه در میان شاگردان‌شان

در هندوستان 23 زبان رسمی دارد و در این کشور پهناور، بیش از 40 زبان آموزشی در جریان است. در قانون این کشور آمده که افراد به‌زبانی که علاقه دارند تحصیل کنند. در عین حال یک زبان سراسری هم وجود دارد تا ارتباط سراسری شهروندانش خدشه‌دار نشود و آن‌هم زبان انگلیسی است. و یک زبان میانجی هندی که وحدت ملی هم حفظ شود. بنابراین خلق‌های مختلف این کشور، نیازی به‌جدا شدن از هند ندارند، چرا که از حقوق مسلم خود از زبان گرفته تا تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی و فرهنگی و رسانه‌ها و دولت محلی برخوردار هستند. زبان‌شان هم در سیستم آموزشی و هم در ادارات و فرهنگ منطقه به‌رسمیت شناخته شده است. در جایی مانند کمشیر کشمکش بر سر زبان و ملیت نیست، بلکه بر سر مذهب است.
در ایران خلق‌های کرد، ترک، بلوچ، ترکمن، عرب، گیلک، مازنی، تالشی و ...، خواهان برخورداری از حق آموزش به‌زبان مادری هستند. هم‌اکنون به‌دلیل سرکوب‌های سیاسی چندین دهه و ممنوعیت آموزش به زبان مادری در حکومت‌های پهلوی و حکومت اسلامی، به هویت‌طلبی در میان عرب‌های خوزستان، مردم بلوچستان و همچنین ترک‌های آذربایجان و کردستان منجر شده است. در واقع عکس‌العمل مردمان این استان‌های غیرفارس، به‌سرکوب شدید، ممنوعیت زبانی و تحمیل فقر و فلاکت اقتصادی و فرهنگی‌شان است. یعنی این حکومت است که آن‌ها را به هویت‌طلبی گاهی به‌شکل افراطی سوق داده است.
در عین حال زبان فارسی هم می‌تواند به‌عنوان زبان ارتباطی سراسری شهروندان ایران، در مدارس و دانشگاه‌های سراسر کشور جریان داشته باشد
بی‌تردید آموزش به‌زبان مادری، تولید فیلم، موزیک، تئاتر، نشریه، کتاب، کنفرانس، رادیو، تلویزیون و... فرهنگ محلی و زبان مادری را خلاق و شکوفا می‌کند.
تا دوره رضاخان میرپنج، آموزش به زبان‌های مادری در ایران آزاد بود و «ملت واحد ایران» و «زبان واحد ایران» وجود نداشت. روشنفکرهایی مانند دکتر افشار که در اروپا تحصیل کرده بودند و گرایشات نژادپرستانه داشتند تئوری ملت واحد و زبان واحد را به دولت سرکوبگر رضاخان دادند که این تئوری با استقبال بی‌سابقه رضاشاه روبه‌رو شد. پس از آن تاریخ بود که سخن گفتن به ترکی یا کردی در مدارس و ادارات ممنوع شد. و مخالفت با این سیاست جدید دولت، جرم محسوب گردید. دکتر افشار تاکید داشت که در راه ساختن یک ایران متمدن و قدرتمند و یک پارچه، زبان‌ها و رسوم محلی باید از بین بروند.
از زمان تشکیل حکومت سلطنتی پهلوی اول و دوم و هم حکومت اسلامی، خشونت، سرکوب، سانسور، زندان، شکنجه و اعدام، همواره به‌طور سیستماتیک بر علیه مخالفین و خلق‌های تحت ستم به‌کار گرفته شده‌اند. سیاست‌ها و برنامه‌هایی برای نسل‌کشی در زندان‌ها، زبانی و فرهنگی سایر مردمان غیرفارس در مدارس و دانشگاه‌ها و ادارات، به اجرا گذاشته شده و هنوز هم می‌شود.
در واقع نخست دولت و قدرت سیاسی- نظامی که در شعار «یک کشور، یک ملت و یک دولت» یا «خدا، شاه، میهن» توسط حکومت پهلوی به سیاست روز حاکمیت تبدیل گردید.
حکومت پهلوی و حکومت اسلامی ایران با سیاست‌های استبدادی و دیکتاتوری خود نابودی زبان مادری و فرهنگ مردمان غیرفارس را دنبال

ادامه در ص 7

زبان مادری مهم و حیاتی است!

کرده‌اند و با توسل به قدرت قوه قهریه و با استفاده از امکانات و ثروت‌های سرشار کشور، زبان فارسی به آنان تحمیل کرده‌اند. در حال حاضر اکثریت مردم ایران، یعنی میلیون‌ها شهروند عرب، کرد، ترک، بلوچ، لر، تالش و گیلک از داشتن حق تحصیل به‌زبان مادری خود محروم هستند و از تبعیض و ستم مضاعف ملی نیز در رنج‌اند.

با وجود این، برخی معلم‌ها مانند صمد بهرنگی و یا فرزاد کمانگر سخت طرفدار آزادی زبان‌های مادری بودند. این معلم آزاده کردستان، به همراه چهار تن دیگر در 19 اردیبهشت 1389 اعدام شد. مرگ صمد هم مشکوک بود.

فرزاد کمانگر با شجاعت تمام انتقادهای خود را به سیاست‌های آموزشی مطرح می‌کرد و با رسانه‌ها مصاحبه می‌کرد و عقایدش را بدون هیچ‌گونه هراسی انتشار می‌داد. دلیل اعدامش هم همین فعالیت‌ها و سخنان جسورانه و رادیکال فرهنگی و اجتماعی و سیاسی‌اش بود.

حکومت اسلامی ایران، نه تنها از حق تحصیل و خواندن و نوشتن به‌زبان مادری را ممنوع کرده، نه تنها اجازه نمی‌دهد به زبان‌های غیرفارس کتاب و نشریه منتشر شود و یا رادیو و تلویزیون به‌زبان‌های محلی فعالیت کنند، بلکه هر فارس‌زبانی هم که مخالف حکومت بوده تهدید، دستگیر، زندانی و اعدام شده است. یعنی این حکومت، دشمن آگاهی، آزادی، برابری و عدالت اجتماعی است. مدافعان حقوق برابری شهروندان، آزادی زبان‌های مادری و فعالین سیاسی و مدنی با اتهامات واهی نظیر اقدام علیه امنیت کشور، تبلیغ علیه نظام و یا تجزیه‌طلبی، در سیاه چال‌های مخوف، در زیر شدیدترین شکنجه‌ها روحی و جسمی قرار داده شده‌اند و یا به‌دست جوخه‌های مرگ سپرده‌اند. قوه قضاییه حکومت اسلامی، قوه وحشت، ترور، تجاوز، شکنجه، شلاق، قصاص، سنگسار و اعدام است.

امروزه هر فردی از آزادی زبان مادری ملل ساکن ایران به‌میان می‌آورد به‌عنوان تجزیه‌طلب دستگیر و زندانی و شکنجه می‌گردد. هم‌اکنون هزاران تن به‌همین دلیل، در زندان‌ها هستند.

تازه‌ترین اقدام نژادپرستی حکومت اسلامی ایران، حذف نام و نقشه دریاچه ارومیه از کتاب‌های درسی است. نقشه روی جلد کتاب فارسی مقطع دوم ابتدایی که امسال به‌چاپ رسیده نام دریاچهٔ ارومیه و شکل آن حذف شده و این مسئله انتقادهای مختلفی را به‌همراه داشته است.

این در حالی‌ست که طبق گفته کارشناسان محیط زیست، با خشک شدن دریاچه ارومیه، کل منطقه و شهرهای اطراف آن در معرض بادهای نمکی قرار گرفته و کشاورزی در این مناطق نابود می‌شود.

دریاچه ارومیه که، تاکنون با کارشکنی‌های سازمان محیط زیست ایران، بخش اعظم آن از بین رفته، در حال خشک شدن کامل است.

حکومت اسلامی ایران با سیاست‌های ضد فرهنگی خود در پی پاک‌سازی فرهنگی خلق‌های ایران است. سیستم آموزش و پرورشی ایران یکی از اساسی‌ترین نهادها و ساختارهایی است که در راستای نابودی فرهنگی برنامه‌ریزی و عمل می‌کند. آزادی آموزش به‌زبان و فرهنگ مادری، همدلی و اتحاد بیش‌تری در جامعه ایران ایجاد می‌کند. تدریس به‌زبان مادری همه خلق‌های ایران، باید در کنار زبان فارسی آزاد و همه زبان‌ها زبان‌ها به‌عنوان زبان رسمی و برابر پذیرفته شوند.

بررسی‌ها و تحقیقات کارشناسان و روان‌شناسان و زبان‌شناسان در سراسر جهان، این مسئله را اثبات کرده‌اند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌هاست. امروزه در حدود 6800 زبان در سراسر جهان وجود دارند که به‌لحاظ تعداد گویش‌ها با هم فرق می‌کنند. کارشناسان بر اهمیت آموزش بر زبان مادری تاکید دارند.

تقریبا تمامی متخصصان آموزشی بر این عقیده‌اند که کودکان به‌زبان مادری خود فکر می‌کنند و از طریق زبان مادری بهتر می‌توانند طرز تفکر خود را بیان نمایند و کودک از طریق زبانی که فرا می‌گیرد به بیان احساسات خود و شناختش از محیط می‌پردازد.

زبان مادری در شکل‌گیری هویت و شخصیت کودک تاثیر به‌سزایی دارد و در واقع بخشی از هویت فرد است. فراگیری زبان مادری یادگیری زبان‌های دیگر را تسهیل می‌کند و منجر به‌پیشرفت زبانی و آموزشی می‌گردد.

اما حکومت اسلامی، چهل سال است که سیاست‌های ذوب فرهنگی را به اجرا درآورده و لطمات زیادی به فرهنگ خلق‌های تحت ستم ایران و همبستگی بین فارس‌زبانان و غیر فارس‌زبانان وارد کرده است. طبیعی است که خانواده، معلمان، دانش‌آموزان، دانشجویان، اساتید دانشگاه‌ها، روزنامه‌نگاران و ورشنفکران مترقی و آزادی‌خواه، مسئله آزادی زبان‌های مادری را به‌عنوان حق مسلم و ضروری انسان‌ها، تبلیغ و ترویج کنند و حول آن یک افکار عمومی قوی بسازند. از این طریق است که می‌توان حکومت را وادار به‌پذیرش آزادی زبان‌های مادری کرد. بر خلاف ادعاهای حکومت اسلامی و هواداران آن، مبنی بر این که آزادی آموزش زبان‌های مادری یک خواست تجزیه‌طلبانه است دروغی بیش نیست. چرا که آزادی آموزش زبان‌های مادری نه تنها لطمه‌ای به‌زبان فارسی و اتحاد فارس‌زبانان با سایر خلق‌های نمی‌زند، بلکه اتحاد و همبستگی زبانی و فرهنگی و اجتماعی خلق‌های ایران را ارتقا می‌دهد. بنابراین تلاش و مبارزه برای آزادی زبان مادری، مبارزه‌ای مهم و مستقیما در راستای اهداف انسانی به‌ویژه کودکان است.

به این ترتیب، نه تنها حق برخورداری از آزادی زبان مادری، حق مسلم همه انسان‌هاست، بلکه حتی در میثاق‌های بین‌المللی موجود نیز به این حق تاکید شده است. ماده 27 میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب 16 دسامبر 1966، ماده 30 کنوانسیون حقوق کودک مصوب 20 نوامبر 1989 مجمع عمومی سازمان ملل متحد، همچنین مواد مختلف از جمله بندهای 3 و 4 ماده 33 اعلامیه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های قومی، ملی، مذهبی و زبانی اعلامیه مصوب 18 دسامبر 1992 مجمع عمومی سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق زبانی مصوب سال 1996 در 52 ماده تهیه و تدوین و تصویب شده است که در آن تمامی جزئیات مربوط به حمایت از زبانملیت‌های مختلف و وظایف دولت‌ها در این خصوص قید گردیده است. بندهای سه‌گانه منشور زبان مادری مصوب سال 1996 یونسکو در مورد حق تحصیل به‌زبان مادری و وظایف دولت‌ها در قبال آن حائز اهمیت‌اند.

در رابطه با حق آموزش به زبان مادری در بند دوم ماده 26 اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هدف آموزش و پرورش باید شکوفایی همه جانبه شخصیت انسان و تقویت رعایت حقوق بشر و آزادی های اساسی باشد.

آموزش و پرورش باید به گسترش حسن تفاهم، دگرپذیری و دوستی میان تمام ملت‌ها و تمام گروه‌های نژادی یا دینی و نیز به گسترش فعالیت های ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند.» این موضوع در بند سوم همین ماده به این شکل ادامه یافته است: «پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش برای فرزندان خود، بر دیگران حق تقدم دارند.»

برابر با اطلس زبان‌های در خطر یونسکو، بیش از بیست زبان از مجموعه زبان‌ها و گویش‌های فعلی رایج در ایران آسیب‌پذیر یا در معرض خطر مرگ هستند.

زبان مادری به‌ویژه برای کودکان، گوش نوازتر از هر صدای دیگری است و نقش مهمی در رشد کودک و شکل گیری هویت و شخصیت او، ایفا می‌کند. زبانی را که بعدا یاد گرفته می شود همیشه زبان دوم است. اساسا بین زبان مادری و هویت رابطه‌ای تنگاتنگی برقرار است.

ممنوعیت زبان مادری در ایران، ریشه تاریخی دارد. در تاریخ جدید ایران و بعد از به قدرت رسیدن رضا شاه در سال 1925، سیاست حکومت در جهت نابودی زبان های «غیرفارس» در کشور بود. این سیاست در زمان پسرش محمدرضا شاه ادامه یافت. حکومت اسلامی نیز همین سیاست را دنبال کرده است. بنابراین، وظیفه برخی از ادارات دولتی، به‌خصوص آموزش و پرورش و نهادهای آموزشی در تاریخ معاصر ایران این بوده است که زبان های غیرفارسی را از بین ببرند.

عملا ممنوعیت زبان مادری، راه را هر چه بیش تر برای اعمال سانسور دولتی همه‌جانبه انتشار کتاب، روزنامه، پخش برنامه های رادیویی و تلویزیونی و هم چنین ممنوعیت سازمان ها و احزاب سیاسی و نهادهای دمکراتیک و غیره هموار می سازد.

اما حکومت اسلامی ایران، تاکنون به‌مفاد هیچ‌کدام از این معاهدات بین‌المللی و جهان‌شمول در مورد زبان مادری عمل نکرده، بلکه سیاست‌ها و برنامه‌های حکومت اسلامی ایران بر علیه همه این معاهدات و تفاهم نامه‌ها بوده است.

در حقیقت بخشی از تاریخ نگاران و ادبای فارس‌زبان، ادبیات و فرهنگ همه ملیت های این جغرافیا را نادیده گرفته و آن را در قالب فرهنگ و ادب فارسی قالب ریزی کردند. سپس با حمایت های نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت، به نهادمندی آن پرداختند.

چنین تلاشی از سوی مورخان فارس زبان با راهبردهای مخرب سیاسی و نظامی حکومت های پهلوی و حکومت اسلامی به‌منظور انکار گوناگونی های زبانی و تحمیل ایده برتری نژادی فارس‌ها بر دیگر ملیت‌ها کاملا هم‌جهت است. این دو جریان در کنار هم تلاش همه جانبه‌ای را به‌قصد انکار تنوعات فرهنگی و تحکیم نژادپرستی ایرانی تکمیل می‌کنند.

وظیفه دولت و آموزش و پرورش این است که بدون توجه به موقعیت خانوادگی و والدین، آموزش رایگان را تا 18 سالگی در دسترس کودکان و خانواده ها قرار بدهد. ولی متاسفانه در ایران چنین نیست و هر سال کودکان بیش تری قربانی سیاست های تبعیض آمیز دولت و فقر شده و از ادامه تحصیل باز می مانند.

بخش دوم و پایانی این مطلب، در شماره آینده کمون منتشر خواهد شد.

Commun:
The Democratic Platform of Iranian Movements and People Journal

15 oktober 2018, NO: 16

شب همبستگی با اعتصاب کارگران، مبارزات خلق‌ها و مردم تحت ستم و آزادی‌خواه و برابری‌طلب ایران!

حکومت اسلامی ایران سخت در بحران است اما آوار این بحران‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی خود را بر سر زیست و زندگی مردم می‌ریزد. با وجود تشدید سانسور و سرکوب حکومت، روزی نیست که کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان، جوانان، لشکر میلیونی بیکاران، رانندگان کامیون، بازنشستگان، مال باختگان، کشاورزان، اصناف و خلق‌های تحت ستم ایران از کردستان تا خوزستان، از بلوچستان تا آذربایجان و تهران و غیره، دست به اعتصاب و اعتراض نزنند و حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی و استثمارگران را به چالش نکشند. همه این وقایع نشان‌دهنده افق تحول بزرگ و سرنوشت‌سازی را در مقابل جامعه ایران قرار داده تا با مبارزه پیگیر و قدرت مردمی خود، این حکومت آدمکش و ستمگر و استثمارگر را از اریکه قدرت پایین بکشند و سرنوشت و مدیریت جامعه را نیز مستقیما به‌دست خویش گیرند.

ما برگزارکنندگان این شب همبستگی در حمایت و پشتیبانی از همه این مبارزات جاری و با شکوه مردمی در جامعه ایران، از همه انسان‌های آزاده، تشکل‌های کارگری، سازمان‌ها و احزاب آزادی‌خواه و برابری‌طلب سوئدی و ایرانی دعوت می‌کنیم در این شب شرکت کنند و اگر مایل بودند پیام بدهند.

زمان: جمعه بیست و ششم اکتبر 2018، ساعت 18

مکان: سالن اجتماعات آکسلسبری شماره 3
Axelsbergs Torg 3 – Stockholm – T Axelsbergs

تلفن‌های تماس: 0707474336 – 0739397143 - 0704385224

در آفیش بعدی رئوس برنامه‌های سیاسی و هنری این شب را اعلام خواهیم کرد.

برگزارکنندگان:
«پلاتفرم دموکراتیک جنبش‌ها و خلق‌های ایران - واحد استکهلم» و «کمیته همبستگی کارگران ایران و سوئد»

اطلاعیه اعلام موجودیت اتحادسراسری بازنشستگان ایران

بازنشستگان، مستمری بگیران و هم سرنوشتان عزیز
سالیان درازی به امید برخورداری از یک زندگی در خور وشایسته، به انتظار تدبیر دولتیان نشستیم. دولت‌ها یکی از پس دیگری بر اریکه قدرت نشستند و رفتند. اما شوربختانه درب بر همان پاشنه بی‌اعتنایی و وعده‌های توخالی حاکمان در برابر مطالبات وخواست‌های برحقمان چرخید.

مذاکره کردیم، تحصن کردیم، اعتراض کردیم و باز اجتماع کردیم اما دریغ از گوش شنوایی که فریادمان را بشنود. در این میان نه تنها هیچ گشایشی در وضعیت زندگی ما ایجاد نشد، بلکه با بی‌ارزش کردن پول ملی و تحمیل گرانی‌های سرسام‌آور ما را در کنار سایر اقشار مزد بگیر به‌مرجله جدیدی از زندگی فلاکت‌بار پرتاب کردند. از مشخصه‌های این مرحله ناتوانی هر چه بیش‌تر در تامین نیازهای اولیه و حداقلی خود وخرد شدن کمر بازنشستگان و مزدبگیران زیربار سنگین تورم و عدم دسترسی به بهداشت و درمان مناسب و در یک کلام سقوط پر شتاب به‌عمق زندگی فلاکت‌بار است.

اینک که اراده‌ای در حاکمان جهت حل مشکلات و توجه به‌خواسته‌هایمان وجود ندارد و عامدانه سعی بر به فراموشی سپردن‌مان دارند، نتیجه‌گیری ما این است که دوران وعده و وعیدهای توخالی به‌قصد فریب و تحمیل زندگی به‌شکل گذشته به‌پایان رسیده است. راهی نو باید یافت وعملی برای برون‌رفت از این وضعیت مشقت‌بار جستجو کرد.

شواهد نشان از آن دارد که در شرایط کنونی ذهنیت و اراده بازنشسته‌ها و سایر اقشار جامعه به آن‌چنان درجه‌ای ازقوام رسیده است که با همبستگی و همدلی و همراهی می‌توان شعار «داشتن زندگی درخور و شایسته حق ماست» را به‌شعار محوری و اساسی خود تبدیل و محقق کرد.
با چنین رویکردی است که امروز «اتحاد سراسری بازنشستگان ایران» با هدف ایجاد صفی واحد از تمام بازنشسته‌هایی که دغدغه یک زندگی شایسته و مناسب توام با آرامش، آسایش، رفاه و امنیت خاطر را دارند، اعلام موجودیت می‌کند. ما برآنیم که اتحاد و همبستگی و همراهی ما به‌عنوان یک سرمایه اجتماعی بزرگ می‌تواند و باید بر پراکندگی و تشتت صفوفمان فائق آید و ما را در دور کردن دست غارتگران از صندوق‌هایمان و در دست گرفتن کنترل آن‌ها و تحقق خواسته‌ها و مطالبات بر حق‌مان و در نهایت برخورداری از زندگی شایسته یاری دهد.
هرچه گسترده‌تر باد اتحاد تمامی بازنشستگان
اتحاد سراسری بازنشستگان ایران
https://t.me/faealane

سرنگون باد حکومت اسلامی ایران!